



## نگاهی به فیض گذری بر وافی

دکتر عبدالله موحدی محب\*

### چکیده:

در این نوشته که در دو بخش سامان یافته نخست نگاهی شخصیت‌شناسی به فیض شده است و بر اساس آثار خود وی، منابع تاریخی آن بزرگوار به عنوان شخصیتی پرالتهاب و جستجوگر معرفی گشته که جز بدان‌چه از رهگذر تأملات آزاد و پژوهش‌های علمی بدان دست می‌یافت، پابندی نشان نمی‌داد. بدین روی نمی‌توان او را وابسته به نحله یا فرقه‌ای خاص تا پایان عمر شناخت. بعد از آن دیباچه کتاب *وافی* بازکاوی شده و با مروری بر تعهدات مؤلف در دیباچه مزبور به بررسی میزان تحقق آن تعهدات در مطاوی احادیث و بیانات ذیل آن‌ها پرداخته شده است.

### کلیدواژه‌ها:

فیض، وافی، مقدمه، توقیف، صدرالدین.

نگاهی به فیض  
گذری بر وافی



\*: عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان.

## مقدمه

با آنکه در درازنای تاریخ همواره انسان‌هایی بوده‌اند که شعاع اثر وجودی آنان به فراتر از قرن راه یافته و گستره اثربخشی مکتوب آنان، سده‌ها را درنوردیده و شمیم شخصیت علمی- فرهنگی‌شان مرزها را پشت سر نهاده است، اما در این میان شخصیت‌های انگشت‌شماری دیده می‌شوند که با بر جای نهادن اثری انحصاری در یک حوزه خاص، نقش احیاگر یافته و یا با به کارگیری شیوه‌ای نو معلم نسل‌ها شده و به جاودانگی عالم خود را جاودانه ساخته‌اند.

فیض کاشانی، نابغهٔ پراشتهاب سدهٔ یازدهم هجری را می‌توان از این دسته شمرد. وی با تنظیم و تدوین کتاب *الکافی بی‌گمان* برای هموارهٔ تاریخ، حضور خود را در کنار پژوهشگران حوزهٔ حدیث تثبیت کرده و با تهذیب *احیاء العلوم* غزالی به حق‌پویان رشته‌های علوم انسانی یاد داده که چگونه می‌شود قول را شنید و احسن آن را پیروی کرد. مقالهٔ حاضر تلاشی است در راه شناختن این شخصیت کم‌نظیر تاریخ و مروری است بر اثر *پراجرافی*.

## فیض در یک نگاه

شهرت جهانگیر محمد ابن مرتضی ابن محمود کاشانی ملقب به محسن و متخلص به فیض (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) پژوهنده را از هر گونه تکلفی در وصف حال او بی‌نیاز می‌کند. از سدهٔ یازدهم بدین سو، در میان تراجم احوال بزرگان اسلام کمتر اثری را می‌توان یافت که از نام و شرح کوتاه یا بلند زندگی فیض به همراه طعن یا تمجیدی برای وی خالی باشد. از سفرها، استادان، شاگردان، تألیفات و ... هر چه مربوط به فیض است، در کتاب‌های تراجم تقریباً چیزی فروگذار نشده است.

## ابعاد شخصیت

با توجه به گونه‌گونی ابعاد شخصیت ملا محسن فیض و جامعیت کم‌نظیر این دانشور نام‌آور اسلامی، نامش در تذکرهٔ شاعران (تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۱۵۵ و ریاض العارفین،

ص ۲۶۶)، تاریخ فیلسوفان (فلاسفة الشیعه، ص ۶۰۱ و تاریخ حکما و عرفا، ص ۲۷، ۳۲ و ۱۷۶)، زندگی‌نامه عارفان و صوفیان (طرائق الحقایق، ۱/۱۸۳ و ۲/۳۲۲)، تراجم رجال حدیث (بهجة الآمال، ۶/۶۲۰) و شرح احوال فقیهان و محدثان (الفوائد الرضویه، ص ۶۳۳؛ قصص العلماء، ص ۳۰۹ و لؤلؤة البحرين، ص ۱۲۱) و... وارد شده است.

کمر گوشه‌ای از زندگی و آثار این عالم بزرگ را می‌توان یافت که از نگاه تیزبین دانشوران عصرهای پس از او پنهان مانده باشد. با این همه، به ملاحظه گسترده‌گی، فراوانی و تنوع چشمگیر و ژرف و دقیقی که در آثار این نابغه پرتألیف وجود دارد، هنوز جای سخن و بحث و کاوش هست و بی‌گمان در آینده نیز خواهد بود.

این فراوانی و تنوع و ژرفا موجب گردیده است که نقاد بزرگی چون علامه امینی (ره) از وی این‌گونه یاد کند: «علم الفقه و رایة الحدیث و منار الفلسفة و معدن العرفان و طود الاخلاق و عباب العلوم و المعارف .. الفذ الذی قل ما انتج شکل الدهر بمثیله و عمقت الایام عن این یأتی بمشبهه» (الغدیر، ۱۱/۳۶۲) دگرگونی‌های شگرفی که به دنبال التهاب جستجو و عشق به دانستن و یافتن در تمامی دوران زندگی این روح کاوشگر صورت پذیرفته، داوری پایانی را درباره وی بسی دشوار ساخته است.

صراحت و بی‌پروایی شگفت‌انگیز او در بیان یافته‌های نو در راستای پژوهش‌های علمی موجب داوری‌هایی سخت ناهمگون و گاهی رویاروی، حتی در زمان خود او و از زبان بزرگان و چه بسا نزدیکان وی گشته است، درحالی‌که دوست، همدم و باجناب او فیاض لاهیجی ارادت خود را به فیض با قصیده‌ای غزل‌گونه بدین مقطع نشان داده است:

بنده فیض مسیحای زمان شو فیاض      که به ارشاد معانی، پدر مردان است  
(دیوان لاهیجی، ص ۳۶۴)

برادرزاده و شاگرد فیض، مولا شاه افضل یا شاه فضل کاشانی که در مشرب حکمت و عرفان مخالف دیدگاه‌های عمومی دانشمند خود بود، کتابی به نام الرّد

نگاهی به فیض  
گذری بر وافی

علی الوافی در چهارده مجلد به عدد مجلّات اصلی وافی نگاشته و نظریات مؤلف را پاسخ گفته است. (ریاض العلماء، ۴/۳۱۶)

بر این بی‌پروایی، باید تنوع و ناهمگونی آثار فیض را به عنوان زمینه‌ساز پیدایی داوری‌های رویاروی افزود، برای نمونه، اثری چون کلمات مکنونه و اصول المعارف در نگاه اهل نظر، از وی عارفی پایبند به اصول عرفان نظری نشان داده، درحالی‌که آثاری چون علم الیقین با سبک و سیاق آثار متکلمان - البته با رویکردی سنت‌محور - او را متکلمی جامع و پراحاطه معرفی می‌کند؛ اما خود در مقدمات وافی راه و شیوه متکلمان را زمینه‌ساز تیرگی دل می‌شمارد. (الوافی، ۱/۱۲۱) مفاتیح الشرایع او نیز نمایانگر فقهی کمابیش پایبند به اصول فقهت مرسوم و اصول الاصلیه، آیتی از تعصب اخباری‌گری و رویارویی با اصول اجتهاد متداول است. (ریاض العلماء، ص ۳۱۰) اثر دیگر او، مشواق، توجیه‌گر شطحیات صوفیان و دیوان غزلیاتش، آینه عاشقی سوخته و از همه جا بریده و دل به معشوق یگانه سپرده است.

### پایان مسیر

در سال‌های پایانی این زندگی پر از جوشش و التهاب به ناگاه، الانصاف چهره می‌نماید که در آن جز عشق ناب و بی‌پیرایه به خاندان پاک پیامبر (ص) همه چیز از رنگ و رو افتاده است و تمامی آغاز و انجامش در این یک بیت خلاصه می‌شود:

من هر چه خوانده‌ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم  
(الانصاف، ۱/۱۸۱)

بنابر آنچه یاد شد نمی‌توان به آسانی بدین باور رسید که فیض در هر یک از شاخه‌های علمی چون فقه، فلسفه، کلام و عرفان و .... چنان به مکتب و گروه یا اندیشه شکل پذیرفته و ویژه‌ای دل سپرده باشد که بتوان او را پایبند به الزامات آن اندیشه دانست؛ چه نگاه جستجوگر او بیش از هشتاد سال جز به سوی آنچه بتواند

فصلنامه  
کاشان‌شناخت  
شماره چهارم و پنجم  
پاییز و زمستان ۸۷



روح تشنه و کاوشگرش را در راه رسیدن به آنچه بایسته است، مدد رساند نگرایید و تمامی تلاش او از آغاز نوجوانی - به گفته خودش - سعی در تحصیل معرفت اسرار دین و علوم راسخین بوده و خود بخشی از حالات و تحولات روحی خویش را در بعضی از آثارش چون رساله انصاف و شرح صدر آورده است. (همان، ص ۸۵)

بدین روی، فیض را وابسته و متعصب و مدافع بی چون و چرا نسبت به نحله‌ای خاص دانستن چندان جایز نیست؛ گرچه کسانی او را متمایل به صوفیه دانسته (ریاض العلماء، ۱۸۱/۵ و امل الأمل، ۳۰۵/۲) و حتی کسانی وی را به صراحت، صوفی نوری بخشی دانسته (تشیع و تصوف، ص ۳۹۸) و برای وی به عنوان حلقه‌ای از سلسله مشایخ نوربخشیه مقام خلافت قائل شده‌اند. (طرائق الحقایق، ۱۸۳/۱ و ۳۲۲/۲) با اینکه به راستی فیض، خود در بعضی از آثارش از مخالفان و منتقدان سرسخت و بی‌امان صوفیه است. در کلمات طریفه که طرفه کتابی است لطیف و خواندنی (ص ۷۶-۸۱ و الحقایق، ص ۱۳۸) طایفه‌های صوفی را به طعن‌های شدید گرفته و آن‌چنان صریح و روشن سخن گفته است که جایی برای تأویل و تردید باقی نگذاشته، تا حدی که توجیه کسانی چون صاحب طرائق که «فیض در این همه سخنان طعن‌آلود، نظر به صوفیان غیر واقعی داشته است.» (طرائق الحقایق، ۱۸۳/۱ و ۴۶۳) سخت بی‌پشتوانه و سست می‌نماید. نیز این سخن که «چون فیض مسلم زمان بوده، بنابراین قواعد صوفیه در آن اعصار در نهایت اشتهار گردیده» (قصص العلماء، ص ۳۱۰) به همان اندازه نارواست که سخن کسانی دیگر که گفته‌اند: «ملاحظه قدرت صوفیه، فیض را بر آن داشته تا سخن بر مذاق آنان راند و حکایت بر مزاج آنان گوید.» (شش رساله فارسی، ص ۱۲) همان‌طور که قدرت و شهرت مذهب تصوف را در آن زمان موجب حرمت و اعتبار فیض دانستن (لؤلؤة البحرین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲) نادرست و بی‌دلیل است.

بدین منوال، چنانچه اندیشه فقهی فیض نیز در مسیر جستجو دستخوش تحولاتی شده باشد، بی‌گمان باید ناشی از همان روح ناآرام و پرتلهاب او دانست. همان‌طور

نگاهی به فیض  
گذری بر وافی

که گفته شده *مفاتیح الشرایع* بر مشی و مذاق اهل اجتهاد سامان یافته است. (قصص العلماء، ص ۳۱۰ و *المحجة البيضاء*، ص ۲۴) چه در آغاز اگر نه به سان فقیهان، در سلک آنان بوده است. فیض خود در *أصول الاصلیه* (ص ۱) به این نکته اشاره دارد که پیش از ملاقات و مصاحبت با ملا امین استرآبادی دارای رگه‌هایی از مشی اخباری‌گری بوده است، اما چون در بررسی آثار استرآبادی، او را دارای انحرافات و زیاده‌روی‌هایی یافته، دست به نگارش این اثر به منظور رفع آن نقایص زده است. در هر صورت، فیض در *مفاتیح الشرایع* (ص ۵) خود را اهل استنباط نشان داده، اما پس از برخورد با آثار استرآبادی به تدریج به مشی اخباری‌گری متمایل شده است. (الباب، ص ۸۴)

باید دانست که فیض، *أصول الاصلیه* را در سال ۱۰۴۴ق یعنی در حدود سی و هفت سالگی نگاشته است. (فهرست‌های خودنوشت، ص ۸۸ و الوافی، ۱/۱۸۱ و ۲۹۱) کتابی که در واقع چیزی جز تلخیص و اژه‌ای از *الفوائد المدینه* استرآبادی نیست، چنان‌که مرحوم محدث ارموی مواردی از این تلخیص را در ذیل‌های *أصول الاصلیه* نشان داده است. خود فیض در *الحق المبین* که در همان سال تألیف وافی نوشته است، ضمن تصریح به ملاقات با استرآبادی در مکه مکرمه بدین گونه اقرار می‌کند که «... هو الفاتح لنا هذا الباب و هادینا الی سبیل الصواب» (ص ۱۲) و از آنجا که وفات ملا امین در سال ۱۰۳۶ق اتفاق افتاده (امل الأمل، ۲/۲۴۶) باید سن فیض در زمان ملاقات با استرآبادی کمتر از بیست و نه سال بوده باشد. بنابراین، *أصول الاصلیه*، حدود یک دهه پس از این ملاقات به نگارش درآمده است. البته همان‌طور که اشاره شد برخی از گرایش‌های همخوان با اندیشه‌های استرآبادی در آثاری پیش از *أصول الاصلیه* نیز مانند *تسهیل السبیل* که فیض آن را در ۳۳ سالگی یعنی سه-چهار سالی پس از ملاقات با ملا امین به سال ۱۰۴۰ق نوشته است، به چشم می‌خورد. (تسهیل السبیل، ص ۲۴-۲۸) و خود در جایی بدان اشاره کرده است. (الحق المبین، ص ۱۳)

باید توجه داشت که فیض در اعتبار مأخذهای واقعی و اصلی اجتهاد، تردیدهای جدی دارد. از نگاه او تنها محکومات کتاب و سنت می‌توانند مأخذهای واقعی و اصلی اجتهاد تلقی شوند. (مفاتیح الشرایع، ۵/۱) وی برای شهرت فتوایی نیز اعتبار چندانی نمی‌شناسد و اصولی را که اهل اجتهاد برای استنباط احکام تأسیس کرده‌اند به چیزی نمی‌گیرد. (ده رساله، ص ۱۲۳) همچنین بررسی فتاوی بزرگان سلف را جزء فقه نمی‌شمارد (همان، ص ۱۲۷) و اجماع قابل پذیرش را تنها آن می‌داند که ضروریات مذهب، بدان شناسایی و اثبات گردد. (النخبة الفیضیة، ص ۱۰) با این همه همان‌طور که بزرگان فن نیز بر آن رفته‌اند، او خود در مفاتیح در موارد فراوانی به شیوه مرسوم فقیهان به استنباط احکام پرداخته است. (جوابات مسائل رکنیه، ص ۳۵۵)

بدین ترتیب، بعد فلسفی و عرفانی شخصیت فیض، حتی شعر او نیز بر پایه همان روح پراتهاب و جستجوگر در مراحل گونه‌گون زندگی پرجنب و جوش او دستخوش دگرگونی‌های شگرف گردیده است. کوتاه سخن اینکه ملا محسن را می‌توان با چند ویژگی شخصیتی و رفتاری در میان اقربان خود متمایز دانست، که عبارت‌اند از:

۱. روح پراتهاب و جستجوگر و بی‌امان؛
۲. بی‌پروایی و کم‌شکیبایی در بیان نویافته‌ها؛
۳. بی‌اعتنایی به آنچه دیگران در باره او می‌گویند و می‌اندیشند؛
۴. بی‌قیدی نسبت به عناوین مرسوم؛
۵. گریز از مطرح شدن و تمایل به عزلت؛
۶. شجاعت بازگشت از اندیشه‌های پیشین و اقرار به خطا؛
۷. تهور حیرت‌انگیز در رویارویی با مشهور؛
۸. تیزی زبان در مقام مخالفت با دیگران و ...

البته روشن است که کسی با ویژگی‌هایی این‌چنین بالطبع، باید مانند استادش صدرالدین تاوان اندیشه و رفتار هنجارشکن خود را با دریافت مکرر بی‌مهری‌های

مخالفان بپردازد و چه بسا از سوی مقدس‌مآبان کج‌اندیش بعد از هر نماز یک دور تسبیح لعن و نفرین دریافت کند. (قصص العلماء، ص ۷۴) در این میان پیمان او با فرزندش جالب و قابل تأمل است که در آن از او می‌خواهد که در مسائل متشابه فتوی ندهد و حکم - مگر به متشابه - ننویسد و هرگز درس و بحث را رها نکند و زیاده از حوصله خود و فهم شاگردان سخن نطلبد و نگوید و ... (مشواق، ص ۹-۱۱) و پندی را که لقمان به فرزندش آموخت (الاربعین، ص ۶-۷) یا سقراط به شاگردانش یاد داد (اخلاق محتشمی، ص ۲۳۵) و ابو دردا به یارانش گفت (العقد الفرید، ۲/۲۷) و افضل‌الدین در رباعیاتش آورد که «دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز/ یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی» (دیوان بابا افضل، ص ۲۱) از یاد نبرد.

همین پند را در غزلی بی‌پیرایه به گوش فرزند و هر شنونده و خواننده فرو خوانده است:

به هوش باش که حرف نگفتنی نجهد  
 نه هر سخن که به خاطر رسد توان گفتن  
 یکی زبان و دو گوش است اهل معنی را  
 اشارتی به یکی گفتن و دو بشنفتن  
 سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی  
 که بهتر است ز بیداری عبث خفتن  
 دچار چون شودت هرزه‌گو تغافل کن  
 علاج بیهده‌گو نیست غیر نشنفتن  
 (دیوان فیض، ص ۳۱۴)

بی‌گمان شناساندن اثری چون کتاب پر ارج *وافی* در یک نوشته کوتاه چنان‌که بایسته باشد، شدنی نیست. کتابی که به راستی بزرگ‌ترین ذخیره‌های فرهنگ شیعه

**وافی**

فصلنامه  
 کاشان‌شناخت  
 شماره چهارم و پنجم  
 پاییز و زمستان ۸۷





را با استوارترین ساختار در خود جای داده است. به‌جاست در شناخت درون و برون آن، کاوش‌ها و پژوهش‌هایی در خور شأن پدید آورنده‌اش صورت پذیرد و مقاله‌ها و رساله‌هایی در ابعاد گوناگون آن نوشته شود؛ گو اینکه از دیرباز، عالمان بزرگی بدین مهم پرداخته و آثار جاودانی به وجود آورده و از زمان تألیف این کتاب، شرح‌ها (الذریعه، ۱۴/۲۵) و حواشی فراوانی برای آن نوشته‌اند. (همان، ۲۲۹/۶) حتی کسانی در مقام نقد آرا و اندیشه‌های مؤلف برآمده و چنان‌که اشاره شد، آثاری در این زمینه پدید آورده‌اند. (همان، ۱۳/۲۵ و ۱۰/۲۳۴)

### الف. وافی در یک نگاه

کتاب *وافی* اثری است در جمع و تنظیم و تدوین کتاب‌های چهارگانه شیعه و تبیین و تفسیر مواردی که از نگاه نویسندگان قدر آن نیازمند بیان است. این شرح و بیان به حدیث‌های یک کتاب از کتب اربعه خلاصه نمی‌شود، بلکه هر جا از هر کتاب، لفظی و ترکیبی نیاز به توضیح داشته، مؤلف به شرح آن پرداخته است. بنابراین، به درستی نمی‌دانیم چرا نویسنده *قصص العلماء* تنها آن را شرحی بر کتاب کافی دانسته است که در آن به ذکر اخبار کتب اربعه با بیانات اجمالی در بعضی از موارد پرداخته است. (*قصص العلماء*، ص ۲۱۷) چه آنکه فیض، خود در *دیباچه وافی* در چگونگی سامان‌دهی کتابش به روشنی و به اندازه بایسته سخن گفته است.

### ب. انگیزه تألیف

فیض خود در آغاز کتاب، انگیزه اصلی خود را در تنظیم و تألیف آن بدین‌گونه بیان می‌کند: «آنچه مرا به نگارش این اثر وادار کرد، عبارت بود از:

۱. هیچ‌یک از کتاب‌های چهارگانه اصلی شیعه به لحاظ ویژگی خاصش برای مراجعه‌کننده کافی نبود؛

۲. مراجعه به آن‌ها برای دست‌یابی به حدیث مورد نظر به علت اختلاف عناوین و ناهمگونی آن‌ها نسبت به یکدیگر بسیار دشوار بود؛

۳. بسامد فراوان در این کتابها بر حجم آنها افزوده بود.»

وی سپس به بیان نارسایی‌های هر یک از کتاب‌های کافی، تهذیب، استبصار و فقیه پرداخته، آن‌گاه ضمن سپاس و قدرشناسی از تلاش پیشینیان گفته است: «به رغم نیاز و اشتیاق فراوان اهل پژوهش تاکنون کسی به تدوین اثری بدون کاستی‌های یاد شده روی نیاورده و اقدامی صورت نداده است. بدین روی، من با مدد جستن از خداوند این کار را آغاز کردم و با جمع و نظمی بدیع آن را سامان دادم و مکررات را زدودم و ترتیب تازه‌ای بدان دادم و دست‌یابی به احادیث و مباحث آن را آسان ساختم و نهایت سعی خود را به کار گرفتم که حتی یکی از احادیث کتاب‌های چهارگانه از من فوت نشود.» (الوافی، ۱/۴-۸)

### ج. زمان تألیف

چنان‌که مؤلف در فهرست خودنوشت آثارش (ص ۷۴) همچنین در پایان کتاب آورده است، این اثر را در سال ۱۰۶۸ ق یعنی در ۶۱ سالگی به پایان برده و ماده‌تاریخی هم برای آن پرداخته است که خالی از لطف نیست. در اینجا به برخی از ابیات آن، که زمان نگارش و آغاز و انجام آن را بیان می‌کند، اشاره می‌شود:

زمان نگارش: «و فی تسع الفته ثم شهر / لما ابطا الله اسعاده»، نه سال و یک ماه.

آغاز: «فذو قعدة صرت ذاقعدة / لبدو له کان میعاده»، ماه ذی‌قعدة.

پایان: «و ذوحجه صار ذا حجه / لختم و فی الله امداده»، پایان آن در ذی‌حجه بوده است.

پایان: «جمعت الاحادیث تاریخه / اذا انت احسنت تعداده»، در سال ۱۰۶۸ ق پایان یافته است. (الوافی، ص ۳)

### د. روش فیض

به رغم آنچه بعضی گفته‌اند که وافی به سبک پیشینیان از محدثان تألیف شده است (کلمات مکنونه، مقدمه) روشن است که این کتاب در سبک و سیاق با آثار

فصلنامه  
کاشان‌شناخت  
شماره چهارم و پنجم  
پاییز و زمستان ۸۷



قدما تفاوت‌های اساسی دارد که مرحوم فیض، خود در مقدمات کتاب به بیشترین آن‌ها اشاره کرده است. چنین می‌نماید که بخشی از مقدمات *وافی* پس از تألیف کتاب به نگارش درآمده (الوافی، ۷/۱) و بخش‌های مهم آن، که شامل طرح اصلی در تنظیم و تألیف آن می‌شود، پیش از شروع به ابواب و فصول کتاب نوشته شده است. (همان، ۱۲/۱) بنابراین، برای روشن شدن اینکه آیا فیض بر تعهد خود تا پایان کتاب مانده است یا نه، بایسته است پس از مروری بر مقدمات، گشت‌وگذاری در مباحث پر دامنه کتاب صورت پذیرد.

### چکیده مقدمات

مقدمه نخست: فیض پس از گروه‌بندی دانش‌های دینی بشر به «مقصود لذاته» و «مقصود لغیره» و بیانی کوتاه در شاخه‌های گوناگون آن‌ها راه بی‌آفت معرفت الهی را آموزه‌های پیشوایان دین دانسته و روش متکلمان و اهل جدل را زمینه‌ساز تیرگی درون شمرده است. وی بر آن است که نخستین گروهی که به جدال در دین دامن زدند، پیشوایان گمراهی بودند که در جهان اسلام پدید آمدند؛ سپس دانشمندان عامه و پس از آنان گروهی از متأخران شیعه. فیض در پایان مقدمه با تفصیلی در خور، سعی کرده است نقطه شروع پیدایی اصطلاحات اصول و اجتهاد مرسوم را بازنماید و با ابراز تأسف از درگیر شدن اهل نظر به اصطلاحات و مفاهیم ساختگی به بهانه فهم معارف دینی، دانش‌پژوهان را جهت اشباع این بحث به دیگر آثار خود چون *سفینة النجاة*، که پیش از شروع تألیف *وافی* به سال ۱۰۵۸ق در ۵۱ سالگی به پایان برده (فهرست‌های خودنوشت، ص ۸۷)، و *اصول الاصلیه* و جز آن فراخواند. (الوافی، ۱۸/۱) فیض این فراخوان را در آثار دیگرش نیز چون *الحق المبین*، که در سال پایان تألیف *وافی* به نگارش آن توفیق یافته (فهرست‌های خودنوشت، ص ۸۸) مطرح کرده است. (الحق المبین، ص ۱۳)

مقدمه دوم: در این مقدمه درباره مسائلی چند مانند «توقیف» به اختصار بحث شده است. نخستین توقیف، راه‌های شناسایی راویانی است که با نام‌های مشترک در اسناد آمده‌اند.

در توقیف دوم، درباره اصطلاحات سه‌گانه حدیث معتبر «صحیح، حسن و موثق» گفتگو شده است. فیض در این بحث مانند کثیری از بزرگان بر خلاف نظر برخی از معاصران (اصول علم الرجال، ص ۶۷) بر این است که این اصطلاحات، زاده ابتکار علامه حلی است و در جایی مرحوم شهید را هم همراه علامه آغازگر آن دانسته است. (الوافی، ۲۵/۱) وی سپس به بیان مقصود از صحیح نزد متقدمان پرداخته و اندکی به تفصیل گراییده و در پایان بدین نتیجه رسیده است که دنبال کردن روش پیشینیان بهتر است و جز در موارد تعارض به اسباب جرح و تعدیل مراجعه نگردد. فیض، توقیف سوم را ویژه اصحاب اجماع و گونه‌های استفاده بزرگان از عبارت معروف در این باره (اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۸) قرار داده و در نهایت، رأی خود را با این عبارت بیان داشته که «ان ما یصح عنهم الروایة لا المروی» یعنی آنان در نقل روایت راستگو هستند؛ اما اینکه خود روایت هم صحیح باشد، از عبارت کشی استفاده نمی‌شود.

در توقیف چهارم درباره مسئله اضمار حدیث و مانند آن تحقیق شده و توقیف پنجم ویژه عناوینی است که یاران امامان معصوم شیعه (ع) در فضای اختناق حاکم برای آنان به کار می‌برند، مانند العبد الصالح، الرجل، الماضي و ...؛ نیز اشاره شده است که با وجود کنبه‌های مشترک مانند ابوالحسن برای دو یا چند امام معصوم (ع) راه تمیز کدام است؟ فیض، در توقیف پایانی این مقدمه روش‌های خود را به صاحبان کتب اربعه توضیح داده است. وی از استادش سید ماجد بحرانی تا شیخ طوسی پانزده واسطه را برمی‌شمارد و از شیخ طوسی تا کلینی و صدوق هم واسطه‌هایی چند وجود دارد. (اصول علم الرجال، ص ۱۰۳-۱۱۶)

مقدمه سوم: فیض در این مقدمه مباحثی را ضمن چند تمهید مطرح کرده است. تمهید نخست، یادکردی از مشایخ سه‌گانه، صاحبان کتاب‌های چهارگانه شیعه است و اینکه هر حدیثی در وافی از هر یک از این چهار کتاب نقل شده، روش صاحب کتاب را مرعی داشته است، بدین معنی که در صورت نقل تمامی سند، تمامی و در

صورت نقل بخشی از سند، همان بخش از سند را آورده است. در اینجا فیض اندکی به تفصیل گراییده ولیکن چون مباحث طرح شده در پیوند با روش ویژه او در *وافی* است، یادکرد فشرده‌ای از آن مناسب می‌نماید. وی یادآور شده است: «اگر یکی از مشایخ سه‌گانه حدیثی را از دیگری نقل کرده، آن را که کم‌واسطه‌تر بوده آوردم و در صورت تکرار یک حدیث با یک سند در یک یا چند کتاب، تنها یک بار نقل کردم و از این قاعده مگر به ندرت عدول نکردم... چنانچه حدیثی دارای چند سند در یک یا چند کتاب بوده و نخستین راوی و معصوم، بیان‌کننده حدیث در تمامی نقل‌ها یکی باشند، نخست اسناد متعدد نقل و سپس اصل حدیث در کتاب آورده می‌شود، در غیر این صورت چنانچه تمامی سند در نقل‌های مختلف متفاوت بود، نخست از کافی شریف نقل می‌گردد، سپس از کتاب‌های دیگر بدون تکرار، آن‌گاه حدیث با رمز مورد اشاره قرار می‌گیرد و اگر اختلاف مربوط به بخشی از سند بود، شروع اختلاف و اشتراک با نشانه مشخص می‌گردد. همچنین هر گاه اختلافی در متن حدیث در دو یا چند کتاب به افزایش و کاهش پیدا شد، آن را با نشانه معلوم می‌داریم و اگر اختلاف لفظ از رهگذر جابجایی واژگان پیدا شده باشد، در صورت عدم دگرگونی در معنی، آن را که روشن‌تر یا زمان مؤلف کتاب دیرپاتر باشد، ثبت می‌شود. تفاوت‌هایی که موجب اختلاف معنی یا دوگانگی جدی میان دو یا چند حدیث گردد، ایجاب می‌کند تمامی سند با تفصیل یا اجمال حسب مورد ذکر شود، سپس حدیث مزبور به صورت تفصیل یا اجمال یا اشاره به تفاوت‌ها ثبت گردد و چه بسا در مواردی به اختلاف نسخه‌های حدیث هم اگر در فهم معنی مدد رساند اشاره کنیم.»

تمهید دوم به صورت عمده در مورد اصطلاح «عده» است که در کافی شریف به فراوانی در آغاز سندها ذکر شده است. فیض از خاتمه خلاصه علامه، فایده دوم مقصود از آن را نقل کرده است که برای اهل فن روشن است. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۱-۲۷۲) سپس به بیان اصطلاحات ویژه *وافی* مانند نیشابوریان،

قمیان، ثلاثه، اربعه، المشایخ، المحمدون و ... پرداخته که پرداختن بدان در این نوشته مورد نیاز نیست.

در تمهید سوم، فیض به نارسایی‌های احتمالی کتابش توجه کرده و از مراجعه کنندگان بدان پوزش خواسته و گفته است: «در آغاز کتاب بر آن بودم که این اثر را به گونه‌ای شایسته سامان دهم و هر کتابی را در جایگاه خود گذارم و هر حدیثی را در باب ویژه آن ذکر کنم، اما به عللی انجام این ایده آغازین برایم میسر نیفتاد و به هر روی آن گونه که می‌خواستم نشد.» وی سپس به علل ناتوانی خود در انجام مقصود اشاره کرده و گفته است: «با این همه تمامی توش و توانم را به کار بستم تا مگر آن را به حد شایسته نزدیک سازم.» فیض در اینجا به تفریق و تقطیع بخش‌های احادیث و تکرار اسناد آن‌ها به علت اشتغال یک حدیث بر چند حکم اشاره کرده و تا حدی ساختار کتاب را در چیدمان احادیث گزارش کرده و سپس به چگونگی شرح و تفسیر حدیث پرداخته و خاطر نشان ساخته است چنانچه حدیثی را نیازمند بیان و توضیح یافته تا حد ممکن از حدیث‌های دیگر و از غیر کتاب‌های چهارگانه مدد جسته است. در غیر این صورت، چنانچه یکی از مشایخ مانند کلینی، صدوق و شیخ طوسی را در آن مورد، بیانی بوده یا بزرگی جز آن مشایخ را سخنی در توضیح یا بزرگان لغت را مطلبی مناسب حال بوده، همه را ذکر کرده است و اگر از هیچ‌یک از موارد یاد شده نتوانسته بهره‌ای بگیرد، از اندیشه و دریافت خود مدد جسته و به شرح آن پرداخته است؛ اما در مورد جمع و توفیق میان احادیثی که در ظاهر با یکدیگر قابل جمع نبودند، هر آنچه از کتاب *فقیه و تهذیب و استبصار* شایسته پذیرش بوده، آورده و گرنه ترک کرده است. سپس اگر تأویلی به نظر رسیده یاد کرده در غیر این صورت و عدم امکان ترجیح یکی با مرجحی آن را به حال خود وانهاد تا همچنان جزء متعارضات بماند در عین اینکه نظر علمی مؤلف در این‌گونه موارد تخییر است.

در تمهید چهارم بیان کرده است که تعبیر به واجب و سنت و امر به شیء در کلام اهل بیت (ع)، اعم از وجوب و استحباب و کراهت و نهی از شیء، اعم از

تحریم و تنزیه است و به طور کلی عنوان احکام پنج‌گانه تکلیفی از سوی متأخران رواج یافته است. بدین روی، هیچ‌گونه منافاتی میان اینکه امام(ع) در حدیثی تعبیر به وجوب کرده و در جای دیگر اجازه ترک داده باشد نیست.

تمهید پنجم، ویژه گزارش عناوین اجزای چهارده‌گانه کتاب است و در خاتمه به بیان بخش‌های حذف شده از سندهای کتاب فقیه و تهذیب و استبصار پرداخته، همچنین دگرگونی‌ها و افزودنی‌های ابواب کتاب وافی در این خاتمه یاد شده است. در بخش پایانی این نوشته به مروری گذرا بر برخی از بخش‌های وافی به ویژه قسمت بیان‌ها در ذیل احادیث پرداخته که بررسی جامع آن را به مجالی یا قلمی دیگر وامی‌نهیم.

ناگفته پیداست که یکی از ویژگی‌های انکارناپذیر وافی بخش بیان‌ها و توضیح و تفسیر ابهامات در ذیل احادیث است. انصافاً فیض در این قسمت خدمات شایانی به عالمان و حدیث‌پژوهان نسل‌های بعد از خود کرده است و به راستی اگر توضیحات وی در پاره‌ای از موارد نبود، فهم مراد از برخی ترکیبات احادیث برای بیشتر پژوهشگران آسان نبود. برای نمونه، حدیثی بدین سند و متن از کافی شریف وارد شده است: «العدة عن البرقی عن بعض اصحابنا عن محمد بن الهیثم عن زید بن الحسن قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: من کانت له حقیقة ثابتة لم یقم علی شبهة هامدة حتی یعلم منتهی الغایة و یطلب الحادث من الناطق عن الوارث بای شیء جهلتم ما انکرتم و بای شیء عرفتم ما ابصرتم ان کنتم مؤمنین.» (الکافی، ۱۴۲/۸)

مرحوم فیض، در ذیل این حدیث بیانی بدین شرح آورده‌اند: «یعنی من کان له قدم راسخ فی الدین و همّة عالیة فی طلب الیقین لم یصبر علی الوقوع فی شبهة دینیة ساکنة او مسکنة له دون ان یطلب الخروج منها و التخلص عنها حتی یعلم منتهی غایة کل شیء ... و فی الحدیث حث و کید و ترغیب شدید علی التفقه فی الدین و استزاده الیقین و یحتمل این یكون فی الحدیث اشارة الی وجوب معرفة الامام و ارید بالحدث، الامام الذی یكون بعد الناطق عن الوارث.» (الوافی، ۱۳۱/۱)

اینجاست که دریافت مضمون حدیث بر ذهن، آسان می‌افتد که امام(ع) فرمود: «هر آن کس که ریشه دین در جان او استوار گشته باشد، در کنار شبهه‌های سستی که خود به خود پیدا شده یا دیگران فرا می‌افکنند، درنگ نکرده، برای دستیابی به ژرفای مسائل از خاستگاه عصمت تلاش می‌کند. آیا شما هیچ اندیشیده‌اید که ریشه نادانی شما و راه زدودن آن کدام است؟ چنانچه ایمان در جان شما ریشه کرده باشد درمی‌یابید.» قابل ذکر آنکه ترکیب تفقه در دین، در سخن فیض به معنای فراگیر کلمه است نه اصطلاح ویژه دانشی معین در شاخه‌ای از معارف الهی، چنان‌که خود در ذیل حدیث دیگری موضوع را مورد توجه و توصیه قرار داده و خاطر نشان ساخته است که مقصود از تفقه در دین، بصیرت لازم در دانش دینی است که عبارت است از دانش‌های کارساز در جهان آخرت نه دانش خاص استنباط متشابهات و مسائل فرعی که امروزه از این ترکیب فهمیده می‌شود. (همان، ۱۲۸/۱)

### نتیجه

فیض در شرح احادیث، در برخی از موارد خواسته یا ناخواسته به دامن شیوه‌های اجتهادی مرسوم پناه برده است؛ اگرچه در جایی دیگر نشان داده است که این شیوه‌ها به مذاق کسی چون او خوش نمی‌آید. وی در ذیل حدیثی در مذمت و سواس به سان هر فقیهی برای تبیین نیت به استظهار عرفی و ارتکاز عقلانی توجه کرده و تفاوت میان خطوط و اخطار و حضور و احضار را از همین رهگذر باز کرده است. (همان، ۸۴/۱)

بدین منوال، شرح خود را گاهی از اجتهادات رجالی نیز بی‌بهره نگذاشته است. برای نمونه، در مورد علی ابن محمد ابن عبدالله فرموده است: «هذا كأنه ابن اذینة الذی هو من مشایخ الکلبینی و یحتمل ابن عمران البرقی» (همان، ۸۳/۱) فراوان دیده شده است که وی در شرح احادیث از جاذبه تأثیر معارف عقلی و فلسفی بهره گرفته است (همان، ۱۲۳/۱) و در پاره‌ای از موارد به صورت مستقیم از طبیعیات فلسفه اثر پذیرفته است. مثلاً آنجا که در ذیل حدیثی از امام صادق(ع) که آیه شریفه «و



نفخت فيه من روحى ...» (حجر/ ۲۹ و ص/ ۷۲) را توضیح فرموده، آورده است: «اول مظهر له فيه بخار لطيف دخانى شبيه فى لطافته و اعتداله بالجرم السماوى و يقال له الروح الحيوانى.» (همان، ۴۱۷/۱)

پیداست که این مسائل از طبیعیات فلسفه گرفته شده است. آنجا که برای روح، اقسام سه‌گانه فرض کرده، برای هر یک تعریف ویژه می‌آورد (شرح منظومه حکمت، ص ۲۹۹)؛ گاهی یافته‌های عرفانی، اثر گذاشته و فیض آن‌ها را در فهم احادیث، به حسب مورد دخالت داده، چنان‌که در حدیث قرب نوافل فرموده است: «اما معنى التقرب الى الله و محبة الله للعبد و كون الله سمع المؤمن و بصره و لسانه و يده، ففيه غموض لا يناله افهام الجمهور و قد اودعناه فى كتابنا الموسوم بالكلمات المكنونة و انما يرزق فهمه من كان فى اهله» (الوافى، ۷۳۵/۵) آن‌گاه فیض در کلمات مکنونه بر مذاق اهل معرفت به توضیح حدیث قرب نوافل پرداخته است (ص ۱۱۳) و اینکه بعضی از فضلا ابراز داشته‌اند که فیض کلمات مکنونه را در هنگام جوانی - آن‌گاه که با عرفا محشور بوده و در محافل و مجالس آن‌ها شرکت داشته و مسحور در عواطف و احساسات خویش شده - تألیف نموده است. (کلمات مکنونه، مقدمه) بنابراین، در زمان پختگی خود پایبند مباحث آن نبوده است، درست نیست؛ چه همان‌طور که خود در فهرست خودنوشت آثار خویش آورده، تاریخ صحیح تألیف کلمات مکنونه، ۱۰۵۷ ق یعنی در پنجاه سالگی و یکی دو سال پیش از شروع نگارش وافی بوده است و عنوان کلمات مکنونه هم به حساب جمل، همان تاریخ تألیف کتاب است. (فهرست‌های خودنوشت، ص ۸۱) بنابراین، ناگفته پیداست که بیان صاحب بهجة الآمال هم که تاریخ نگارش کلمات مکنونه را ۱۰۹۰ ق یعنی یک سال پیش از وفات مؤلف دانسته، خالی از پشتوانه است. (بهجة الآمال، ۶۲۲/۶)

مرحوم فیض در تبیین احادیث میان بزرگان به استادش صدرالدین شیرازی تا آنجا که بر کافی شرح نوشته است، فراوان نظر دارد و این نشان دهنده میزان تأثیر شخصیت علمی و فلسفی آن استاد بر این شاگرد است. (شرح اصول کافی، ص ۳۸)

نگاهی به فیض  
گذری بر وافی



چنان‌که سخنان مرحوم میرداماد (تعلیقات علی‌الکتاب الکافی، ص ۳۸) و شیخ بهایی نیز محل مراجعه او بوده است. (الاربعین، ص ۲۰۹) گاهی عین عبارات استاد را بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای نقل می‌کند که لابد توجیه آن تنوع یا غفلت می‌تواند باشد. (شرح اصول کافی، ص ۱۲۸) به ندرت دیده شده است که فیض در سخنان بزرگان به ویژه استادش مناقشه‌ای روا دارد و چنانچه گاهی سخنی هم دارد با کمال احتیاط و پاسداشت حرمت او بدان اشاره می‌کند. (الوافی، ۱/۱۱۴)

فیض همان‌طور که در مقدمه کتابش آورده، به جز کتاب‌های چهارگانه شیعه که محور اصلی کتاب را تشکیل می‌دهند از دیگر کتاب‌ها نیز نقل کرده است، مانند *امالی صدوق و نهج‌البلاغه و توحید صدوق* و غیر آن (همان، ۱/۸۳، ۱۰۷ و ۱۱۲) که افزون بر غنای کتاب راهی برای فقه الحدیث پیش روی حدیث‌پژوهان می‌تواند تلقی گردد.

با این همه گاهی به نظر می‌رسد، آنجا که امانت و دقت علمی نقل و نقدی را طلب می‌کند، از اشاره به سخن استادش چشم می‌پوشد. آیا این غفلت است یا تغافل یا ... برای نمونه صدوق و کلینی حدیثی را که مشتمل بر خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع) در عظمت باری تعالی است، به نقل آورده‌اند. (الکافی، ۱/۱۳۶) و کتاب التوحید، (ص ۴۱) مرحوم کلینی بیانی طولانی در عظمت این کلام مولا (ع) دارد که نقل آن خارج از محدوده این نوشته است. در آغاز این سخن بلند جملاتی بدین صورت آمده است: «... لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان قدره بان بها من الاشیاء و بانت الاشیاء منه ...» (الکافی، ۱/۱۳۴)

مرحوم صدرالدین «فدره» را «فدره» به کسر فاء خوانده و با تکلف و بهره‌جویی از شواذ لغت خواسته آن را توجیه کند. (شرح اصول کافی، ص ۳۲۹) با آنکه در تمامی نسخه‌های صحیح کافی به گزارش محدث نوری، این واژه «قدره» با قاف مضموم آمده است (اصول الاصلیه، ۲۰/۲۴۲) و شارحان بر مبنای آن به تفسیر خطبه پرداخته‌اند. (شرح توحید الصدوق، ۱/۱۸۷) مرحوم فیض نیز بر همان اساس فرموده

است: «قدره، منصوب علی التمییز او نزع الخافض یعنی ولكن خلق الاشیا قدره او بقدره او مرفوع ای له قدره او هو قدره فان صفته عین ذاته...» (الوافی، ۱/۴۲۹) معلوم نیست چرا فیض به این اشتباه صدرالدین کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده است با آنکه خود در آغاز کتابش آورده که تا حد امکان به اختلاف نسخه‌ها توجه داشته است (همان، ۱/۳۳) و در موارد فراوانی بر مقابله نسخه‌های متعدد پشای فشرده است. (همان، ۱/۱۰۹، ۱۰۷، ۹۴ و ۱۱۰)

این سخن پایان ندارد ای جواد ختم کن والله اعلم بالرشاد



## منابع

- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ محمد ابن حسن طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸.
- اخلاق محتشمی؛ نصیرالدین محمد طوسی، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۱.
- الاربعین؛ بهاء‌الدین محمد عاملی (شیخ بهایی)، چاپ سنگی، افست مطبعة الصابری، بی‌جا، ۱۳۵۷.
- اصول الاصلیه؛ ملا محسن فیض کاشانی، تصحیح میر جلال‌الدین ارموی، سازمان چاپ دانشگاه ۱۳۴۹.
- اصول علم الرجال (تقریرات درس آیت الله مسلم داورى)؛ محمد علی المعلم، چاپ اول، نشر مؤلف، بی‌جا، ۱۴۱۶ق.
- امل الآمل؛ محمد ابن حسن حر عاملی، افست دارالکتاب الاسلامی، تهران ۱۳۶۲.
- الانصاف فی بیان الفرق بین الحق و الاعتساف؛ ملا محسن فیض کاشانی، چاپ شده در مجموعه رسائل خطی فارسی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال؛ حاج ملا علی تبریزی علیاری، تصحیح جعفر حائری، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور، تهران ۱۳۷۱.
- تاریخ حکما و عرفا؛ منوچهر صدوقی سها، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران ۱۳۵۹.
- تذکره ریاض العارفین؛ رضا قلی خان هدایت، کتاب‌فروشی وصال، تهران ۱۳۰۵ق.
- تذکره نصرآبادی؛ میرزا محمد نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، کتاب‌فروشی فروغی، تهران ۱۳۵۲.

- تسهيل السبيل في انتخاب كشف المحجة؛ ملا محسن فيض كاشاني، چاپ اول، مؤسسة البحوث و التحقيقات الاسلاميه، تهران ۱۴۰۷ق.
- تشيع و تصوف؛ الشيبى كامل مصطفى، ترجمه على رضا ذكاوتى فراگزلو، چاپ اول، اميركبير، تهران ۱۳۵۹.
- التعليقة على كتاب الكافي؛ محمدباقر استرآبادى مرعشى (ميرداماد)، تحقيق سيد مهدى رجايى، مطبعة الخيام، قم ۱۴۰۳ق.
- جوابات مسائل ركنيه ضميمه قمنامه؛ ميرزا ابوالقاسم قمى، به اهتمام سيد حسين مدرسى طباطبايى، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم، بى تا.
- الحق المبين فى تحقيق كيفية التفقه فى الدين؛ ملا محسن فيض كاشاني، تصحيح مير جلال الدين ارموى، سازمان چاپ دانشگاه، بى جا، بى تا.
- الحقائق؛ \_\_\_\_\_، تحقيق محسن عقيل، چاپ دوم، دارالكتاب الاسلامى، تهران ۱۴۰۹ق.
- خلاصة الاقوال؛ حسن ابن يوسف حلى، تحقيق محمدصادق بحر العلوم، منشورات الرضى، قم ۱۳۸۱ق.
- ده رساله؛ ملا محسن فيض كاشاني، چاپ اول، تحقيق و نشر مركز تحقيقات علمى و دينى اميرالمؤمنين، اصفهان ۱۳۷۱.
- ديوان بابا افضل؛ افضل الدين محمد مرقى، چاپ اول، كتابفروشى زوار، تهران ۱۳۶۳.
- ديوان عبدالرزاق لاهيجى؛ به كوشش امير بانوى كريمى، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۲.
- ديوان ملا محسن فيض كاشاني؛ تصحيح محمد پيمان، كتابخانه سنائى، تهران ۱۳۵۴.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ شيخ آقا بزرگ تهرانى، چاپ دوم، دارالاضواء، بيروت ۱۳۹۸ق.
- رياض العلماء و حياض الفضلا؛ ميرزا عبدالله اصفهانى افندى، تحقيق سيد احمد حسيني، مطبعة الخيام، قم ۱۴۰۱ق.
- شرح اصول الكافي؛ صدرالدين شيرازى، چاپ سنگى افسست، مكتبة المحمودى، تهران ۱۳۹۱ق.
- شرح توحيد الصدوق؛ قاضى سعيد محمد ابن محمد مفيد قمى، تصحيح نجفقللى حبيبي، چاپ اول، وزارت ارشاد اسلامى، تهران ۱۴۱۵ق.
- شرح منظومه حكمت؛ حاج ملا هادى سبزوارى، افسست چاپ سنگى، كتابفروشى مصطفوى، قم، بى تا.
- شش رساله فارسى؛ محمدطاهر قمى، به اهتمام مير جلال الدين محدث ارموى، انتشارات مصطفوى، تهران ۱۳۳۹.

- طرائق الحقایق؛ نایب الصدر محمد معصوم شیرازی، تصحیح محمدجعفر محجوب، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
- العقد القریدی؛ احمد ابن محمد اندلسی، تحقیق محمد سعید العریان، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- العادیر؛ عبدالحسین امینی، چاپ چهارم، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، تهران ۱۳۹۶ق.
- فلاسفة الشیعه حیاتهم و آرائهم؛ عبدالله نعمه، چاپ اول، دارالکتاب الاسلامی، قم ۱۹۸۷م.
- الفوائد الرضویه؛ حاج شیخ عباس قمی، بی نا، بی جا، بی تا.
- فهرست های خودنوشت؛ ملا محسن فیض کاشانی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷ق.
- قصص العلماء؛ محمد ابن سلیمان تنکابنی، تحقیق محمدرضا حاج شریفی، چاپ اول، حضور ۱۳۸۰.
- الکافی؛ محمد ابن یعقوب کلینی، چاپ پنجم، دارالکتاب الاسلامی، تهران ۱۳۶۳.
- کتاب التوحید؛ محمد ابن علی صدوق، مکتبه الصدوق، تهران ۱۳۹۸ق.
- الکلمات الطریفه؛ ملا محسن فیض کاشانی، چاپ سنگی، بی نا، بی جا، ۱۳۱۶ق.
- کلمات مکنونه؛ ملا محسن فیض کاشانی، تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، مؤسسه انتشارات فراهانی، بی جا، ۱۳۴۲.
- لباب الالقب فی القاب الاطیاب؛ ملا حبیب الله شریف کاشانی، کتاب فروشی مصطفوی، تهران ۱۳۷۸ق.
- لؤلؤة البحرین؛ یوسف ابن احمد بحرانی، تحقیق محمدصادق بحر العلوم، چاپ دوم، مؤسسه آل البیت (ع)، قم، بی تا.
- المحجة البیضاء؛ ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق و مقدمه سید محمد مشکات، دارالکتاب الاسلامی، تهران ۱۴۰۹ق.
- مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری، چاپ اول، مؤسسه آل البیت (ع)، قم ۱۴۱۵ق.
- مشواق؛ ملا محسن فیض کاشانی، به اهتمام مصطفی فیضی کاشانی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۸.
- مفاتیح الشرایع؛ \_\_\_\_\_، تحقیق سید مهدی رجایی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم ۱۴۰۱ق.
- النخبة الفیضیه؛ \_\_\_\_\_، تصحیح محمدحسین قمی، چاپ سنگی ایران ۱۳۰۳ق.
- الوافی؛ \_\_\_\_\_، چاپ سنگی، افست المکتبه الاسلامیه، تهران ۱۳۷۵ق.
- الوافی؛ ملا محسن فیض کاشانی، چاپ دوم، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان ۱۳۷۰.